



یادداشت‌های سندبادنامه، علی محمد هنر، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۸۶، ۳۴۸ ص.

کرده و سراسر آن مشحون از صنایع ادبی است؛ برای فهمیدن و فهماندن زانوی ریاضت و شکیبایی در بغل بفشاری. نویسنده فاضل و سختکوش به شوق تفحص و شناخت به دور از هر چشمداشت ماوی پای در عرصه کتدوکاو سندبادنامه گذاشت و به ذوق دست یافتن به معضلات و مشکلات که سراسر این کتاب آکنده از آرایه‌های ادبی و صنایع لفظی و معنوی است و واژه‌های شاذ عربی که بعضاً در فرهنگ‌های یک‌زبانه و دوزبانه نیز یافته نمی‌شود، به جد کوشید. نویسنده خود بی‌ادعا می‌گوید: «یادداشت‌های سندبادنامه در این دفتر جزئی بسیار کوچک است از کارهای بزرگ که باید با همستی مورچه‌وار در باب آن صورت گیرد» (ص سیزده). کتاب سندبادنامه را

نگاهی متن محور به سندبادنامه^۱ ظهیری سمرقندی

سیدعلی ملکوتی

بهاءالدین (ظهیرالدین) محمد بن علی بن محمد بن الحسن الظهیری الکاتب السمرقندی، کتابی معتبر از امهات کتب فارسی در نیمه دوم قرن ششم (در حدود ۵۶۰ هجری) تألیف کرده است که دارای نثری متکلف، در عین حال شیرین و پرکشش با چاشنی طنز است. هر خواننده که آهنگ خواندن کند، تا پایان از آن دست نمی‌شویید. محتوای کتاب دارای داستان‌های عبرت‌آمیز است که خواننده را در حال و هوایی دیگر با خود می‌برد و سپر می‌دهد. در عین فراگیری اندوخته‌های ادبی پر دامنه، تجربه اندوزی نیز بایی است که پیوسته در مقابل چشمان خواننده گشوده است.

یادداشت‌های سندبادنامه

یادداشت‌های سندبادنامه حاصل سال‌ها، بلکه دهه‌ها پژوهش نویسنده بی‌هیچ نظر و انتظار است. جالب است معلم باشی و بعد از «قیل و قال مدرسه»، در روز، در گوشه‌ای بنشیننی و «سنگ بی‌نیازی» و استغنائای طبع بر شکم ببندی، تنها عشق به خواندن و دانستن، دیگر امانت ندهد، کتابی سنگین و بس مغلق در دست بگیری که در حقیقت مؤلف آن با الفاظ و کلمات بازی

یادداشت‌ها در اختیار نویسنده قرار نگرفته است: «مایل بودم کلیه حواشی و یادداشت‌های مرحوم استاد مینوی را که بر نسخه چاپی سندبادنامه مرحوم آتش نوشته است، در این یادداشتها عیناً نقل کنم تا خطاهایی که خود به سبب غفلت یا نادانستن مرتکب گردیده‌ام و نیز اشتباهات ناگزیر شادروان آتش تصحیح شود، اما مقررات خاص کتابخانه آن مرحوم مرا فعلاً از این کار بازداشت» (ص پانزده).

نویسنده یادداشت‌های سندبادنامه در پایان پیشگفتار به چند مطلب اشاره می‌کند: نخست اینکه «از میان لغات دور از تداول و دشوار که به فراوانی در متن کتاب به کار رفته است ... تنها جزئی^۱ از آن‌ها معنی و شرح شده و برای توضیح لغات و تعبیرات یا آوردن مثال، از کتاب‌های لغت عربی و فارسی یک زبانی و دوزبانی و نیز از متون مصحح و معتبر استفاده شده است که غالب آنها در حوزه‌های ادبی ماوراءالنهر و خراسان نوشته شده است. دو دیگر، در برگرداندن اشعار عربی سعی بر آن بوده است که ترجمه‌ها حتی المقدور نزدیک به تحت اللفظ باشد ... ؛ جز در مواردی که از آوردن مفهوم گریزی نبوده است. سه دیگر، درباره مسئله «زن ستیزی» در متن سندبادنامه است که به احتمال مؤلف آن از مکتب‌های فکری پیش از اسلام تأثیر پذیرفته بوده است» (ص پانزده).

مواد و مطالب یادداشت‌های سندبادنامه

همان‌طور که عنوان شد، کتاب یادداشت‌های سندبادنامه شامل سه بخش است: بخش اول مقدمات و توضیحات (معرفی اصل

۱. سرنوشت چاپ و نشر سندباد نامه، تحریر بهاءالدین (ظهیرالدین) محمد بن علی بن محمد بن عمر ظهیری الکاتب سمرقندی، بدین گونه رقم خورد که ابتدا احمد آتش (۱۹۱۷-۱۹۶۶ م) آن را در سال ۱۹۴۸ م با مقدمه‌ای مفصل به زبان ترکی عثمانی و خط لاتین (۱۰۹۱) به چاپ رساند. همین چاپ بود که با حلف مقدمه احمد آتش در سال ۱۳۶۲ و با همت نشر کتاب فرزاد، با گفتاری از استاد مجتبی مینوی، منتشر شد. از طرفی شادروان ع. قویم سندباد نامه را در تهران، در سال ۱۳۳۳ بر اساس نسخه‌ای متأخر مربوط به قرن یازدهم متعلق به کتابخانه موزه بریتانیا به طبع رساند. در این سالها بار دیگر سندباد نامه را آقای دکتر محمدباقر کمال الدینی با مقدمه خود تصحیح کرد و مرکز نشر مکتوب در سال ۱۳۸۱ آن را به چاپ رساند (ر. ک به: آینه پژوهش، ش ۱۰۵ و ۱۰۶، ص ۶۲).

۲. توضیح علمی نویسنده که نشانه بارز فضیلت حقیقی است، کلمه «جزئی» را درباره شرح و معنی واژه‌های دور از تداول آورده است؛ در حالی که بخش سوم از یادداشت‌ها مربوط به مقدار محتناهی از لغات مشکل عربی و واژه‌های دشوار یاب فارسی است (ن. ک به: ص ۱۸۷-۳۳۶).

نخستین بار احمد آتش، ادیب و محقق ترکیه تصحیح و چاپ کرد که فضل تقدم این پژوهنده ترك زبان محفوظ است و ماجور، ولی آنان که این کتاب را به توریق نشسته اند، می‌دانند که از «هفت شهر عشق این کتاب، هنوز خم کوچه‌ای» نمایان است؛ چه مشکلات فراوان آن، فحص و بحث و یادداشت‌های فراوانی می‌طلبد. یادداشت‌ها غالباً متعلق است به چند دهه پیش از این روزگار که در نظر بود با استفاده از نسخه‌های شناخته شده و تازه یاب سندبادنامه و برخورداری از اطلاعات عمیق و وسیع دانشی مرد بزرگ آن روزگار مرحوم استاد مجتبی مینوی، متنی با اعتبار و قابل اعتنا از این کتاب با شرح و توضیح کامل طبع و نشر شود. وقتی موضوع را با آن بزرگوار در میان گذاشتم و از اشکالات سندبادنامه چاپ احمد آتش سخن به میان آمد، چنان که شیوه عالمان بزرگ است، با وعده راهنمایی و یاری در حل مشکلات بی شمار متن کتاب، به وجود ناتوانم نیرو بخشید، ولی این کار از شوربختی من عملی نشد و سرگردانی در وادی دیگر مرا از آن اقدام بازداشت» (ص سیزده و چهارده).

هر پژوهشی که نتیجه عمری تلاش و کوشش است زمانی سودمند است که در نهایت تدوین و تنظیم یابد و در دسترس کسانی قرار گیرد که خواهان و مشتاق چنین تحقیقاتی هستند. مؤلف یادداشت‌های سندبادنامه را در این مورد می‌نویسد: «اندیشه تدوین یادداشت‌های خاک فرسود سندبادنامه هنگامی در ذهن قوت گرفت که پس از چاپ چند صفحه‌ای از آنها در مجله آینده (سال دهم، ۱۳۶۳، ش ۴ و ۵، ص ۳۶۵ و مابعد) و نیز قسمتی دیگر در مجله «آینه پژوهش» (سال هشتم، ۱۳۶۷، ش ۴۸، ص ۵۶۵، ۵۷۸) تنی چند از اهل قلم و تحقیق به ظن نیکو در آن اوراق نگرستند و لازم دیدند که مجموع یادداشت‌های موجود با همه نقص و ناتوانی یک جا طبع گردد» (ص چهارده).

«ماخذ این یادداشت‌ها، سندبادنامه به اهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش (استانبول، ۱۹۴۸ م) است. آن شادروان متتهای کوشش و دقت خود را به کار برده بود تا متنی منقح از سندبادنامه طبع کند، اما از آن جا که ذوق تشخیص محاسن لفظی و جدا کردن سره از ناسره از جمله ملکاتی است که هیچ کس نمی‌تواند در باب زبان بیگانه به دست آورد، به ناگزیر دچار اشتباهاتی شده که البته از ارزش کار ارجمند او و خدمت هاشقانه اش به ادبیات فارسی نمی‌کاهد» (ص چهارده).

چون سخن از نخستین چاپ سندبادنامه به تصحیح و همت مرحوم احمد آتش^۱ به میان آمد، یادآور می‌شود که زنده یاد مرحوم مجتبی مینوی نسخه مذکور را مطالعه کرده، حاشیه مدقن و معتبر و خواندنی بر این چاپ دارد؛ اما با تأسف این

و منشأ متن و فواید آن).

مسمودی در مروج الذهب^۳ که در نیمه اول قرن چهارم هجری تألیف شده است، می نویسد: «در زمان فرمانروایی کوروش، حکیمی در آن عصر می زیست به نام «سندباد» و کتابی نوشته بوده به اسم وزیران هفتگانه و معلم و غلام و زن پادشاه و این همان کتاب سندباد است» (یادداشت های سندبادنامه، ص ۳).

ابن الندیم در کتاب الفهرست^۴ خود که در سال ۳۷۷ هجری تألیف شده و در سنه ۱۸۷۲ م به همت خاورشناس معروف آلمانی فلوگل (Flugel) به طبع رسیده است، می نویسد: «کتاب سندباد حکیم دو نسخه بزرگ و کوچک است و درباره تصنیف کننده آن اختلاف نظر وجود دارد ... ولی به حق نزدیکتر این است که هندیان آن را تصنیف کرده باشند» (همان، ص ۴).

بنا به حدس دکتر عبدالحسین زرین کوب^۵: «... این گونه قصه ها مثل بسیاری کالاها نفیس وارداتی از هند آمده، ظاهراً بیشتر در انحصار طبقات ممتاز و مایه تفریح و التذاذ آنها بوده است» (همان، ص ۴).

نویسنده یادداشت های سندبادنامه می نویسد: «داستان کلیله و دمنه به نحو یقین و قصه سندباد و داستان بوذاسف به احتمال قوی هر سه باید در عهد رنسانس خسرو انوشروان از هندی به پهلوی نقل شده باشد» (همان، ص ۴-۵)؛ آن گاه نظر استاد مینوی را می آورد که: «البته نمی توان منکر وجود بعضی عناصر هندی در سندبادنامه شد و از این جهت است که برخی از محققان قدیم و پژوهشگران جدید، اصل و منشأ این داستان را از هندوستان دانسته اند؛ ولی تقریباً ثابت شده است که این کتاب مانند کتاب بلوهر و بوذاسف در ایران تألیف و تحریر شده است ...». بنابراین حدس صائب استاد مینوی شاید مؤلف آن همان مطلب برزویه طبیب مروزی^۶ بوده است (همان، ص ۵).

ترجمه سندباد نامه از پهلوی به فارسی

یک نسخه از سندبادنامه به زبان پهلوی تا زمان حکومت سامانیان موجود بوده است و در عصر امیرنوح بن منصور سامانی به فرمان وی خواجه عمید ابوالفوارس قناوزی آن را از زبان پهلوی به زبان فارسی دری ترجمه کرد. ظهیری^۷ در این باره نوشته است: «امیر عادل نوح بن منصور فرمان داد خواجه ابوالفوارس قناوزی را تا [سندبادنامه را] به زبان فارسی ترجمت کند و تفاوت و اختلالی که بدو راه یافته بود، بردارد و درست و راست کند. به تاریخ سنه تسع و ثلثین و ثلثمائه [۳۳۹ق] خواجه عمید ابوالفوارس رنج برگرفت و خاطر در کار آورد و این کتاب را به عسارت دری پرداخت ...» (همان، ص ۶). این

ترجمه ده سال پس از مرگ رودکی سمرقندی (۳۲۹ ق) بوده است. امروز از این ترجمه نشانی در دست نیست.

نظم سندباد نامه

رودکی نخستین شاعر نام آور فارسی، ده سال قبل از اینکه خواجه عمید ابوالفوارس سندبادنامه را به فارسی ترجمه کند، آن را به نظم درآورده بود. در فرهنگهای فارسی مثل لغت فرس اسدی طوسی ابیاتی به بحر رمل از رودکی به عنوان شاهد مثال بعضی از لغات آمده است که مربوط به قصه های سندبادنامه است؛ همچنین شادروان سعید نفیسی^۸ شماری از اشعار رودکی سمرقندی را گرد آورده است؛ از جمله ابیاتی در بحر رمل مسدس که از منظومه سندبادنامه است. آقای محمدبیر سیاقی در مقاله ای با عنوان «رودکی و سندبادنامه»^۹ آورده است: «ابیات بازمانده از مثنوی های رودکی به بحر رمل مسدس است و غالباً متعلق به کلیله و دمنه و شماری اندک از آن سندبادنامه است و مواضع ابیات را در کلیله و دمنه و سندبادنامه نشان داده است» (همان، ص ۶).

بیش از یک قرن پس از وفات رودکی، شاعری که ظاهراً روایتگر سندبادنامه است و جا به جا در پاره ای از اشعار خود سندبادنامه را وصف می کند، ابوبکر جعفر بن اسمعیل ازرقی هوری از شاعران معروف قرن پنجم هجری است که حدوداً در سال ۴۶۵ ق فوت کرده است (همان، ص ۸-۹).

سندباد نامه ظهیری سمرقندی

ظهیری سمرقندی در حدود سال ۵۶۰ ق به ترجمه و نگارش جدیدی از سندبادنامه پرداخته است؛ و معروف بودن سندبادنامه در گوشه و کنار جهان، مرهون زحمات او در گزاردن کتاب به فارسی است (همان، ص ۱۱).

نثر ظهیری

سندبادنامه از جمله کتاب هایی است که به تقلید از نثر نوآیین نصرالله منشی نوشته شده است. ناگفته پیداست که نثر هیچ یک

۳. مروج الذهب، ج مصر، ص ۶۷.

۴. الفهرست، ج فلوگل، ص ۳۰۴-۳۰۵.

۵. عبدالحسین زرین کوب؛ گذشته های ادبی ایران؛ ص ۸۰-۸۱.

۶. پانزده گفتار، ص ۱۶۹.

۷. سندباد نامه؛ ج احمدآتش، ص ۲۵.

۸. احوال و اشعار رودکی؛ ج ۳، ص ۱۰۷۶-۱۱۱۲.

۹. مجله یغما، سال هشتم (۱۳۳۴)، ص ۲۱۸-۲۲۳ و نیز سال نهم، ص

۱۵۷-۱۵۸.

گفتنی است: هنگامی که پای شعر و ادبیات عرب که رابطه نزدیک و بی چون و چرا با ادبیات فارسی دارد به میان می آید، با تأسف گروهی از متولیان زبان و ادب فارسی از آن تن می زنند و از این چشمه فیاض کما أحقّه نمی نوشند، اما حقیقت این است که این امر در گذشته علی الاطلاق نبوده است؛ فاضلانی ژرف اندیش فراوان بودند که به دو زبان فارسی و عربی آگاهی و تسلط داشتند. آنان تحصیلات آکادمیک (شیوه دانشگاهی) نداشتند. دانش شان بیشتر حوزه ای بود. به عشق فراگیری در مدرسه ها زانو می زدند و درس استاد را فروتنانه با شوقمندی می گرفتند و خارج از مدرسه عاشقانه پی جوی بودند. برای همین است که هریک از آن بزرگواران سر در بستر خاک نهادند و به افلاک راه یافتند کمتر جانشین اهل یافتند.

بخش دوم شامل مواد و موضوعاتی است که محتوای کتاب را دربر می گیرد: اعم از حدیث و خبر، جمله های مأثوره اشعار فارسی و عربی و ضرب المثل های فارسی و عربی. نویسنده، مآخذ و منابع شمار بسیاری از آنها را یافته و اشعار عربی را ترجمه کرده است: «در برگرداندن اشعار عربی سعی بر آن بوده است که ترجمه ها حتی المقدور نزدیک به تحت اللفظ باشد، جز آن جا که برای تفهیم غرض شاعر، از آوردن مفهوم شعر گریزی نبوده است» (پیش گفتار، ص ۵ پانزده).

نگارنده این مقاله، شماری از محتویات را که عنوان آنها در بالا ذکر شد به ترتیب انتخاب و یادداشت کرده است:

الف) حدیث

در صفحه ۱۴۰ آمده است: «رُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٌ أَوْ رَكْعَتٌ حُرْنًا طَوِيلًا». پیشتر نیز در همین کتاب در صفحه ۳۴ به صورت «وَكُرْبٌ ...» آمده بود؛ جز در سندبادنامه که مؤلف آن را به عنوان «خبر» آورده است؛ «در ترك الاطناب فی شرح الشهاب» (مختصر فصل الخطاب) به تصحیح و تحشیه محمد شیروانی^{۱۰}، به صورت «الا ...» حدیث دانسته شده است. در دیوان ابوالعناهیة^{۱۱} به شکل زیر نقل شده است که ظاهراً این انتساب درست باشد:

«وَلَرُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٌ قَدْ أَوْرَكَتْ حُرْنًا طَوِيلًا». در صفحه ۱۵۲ آمده است: «الْوَكْدُ مَنْجَلَةٌ مَجْبَنَةٌ مَحْرَنَةٌ: فرزند [سبب] بخیلی است و بددلی و اندوه». برای آگاهی بیشتر به ترك الاطناب، تصحیح محمد شیروانی، ترجمه شهاب الاخبار، تصحیح محمد تقی دانش پژوه^{۱۲} و ترجمه جاویدان خرد، به تصحیح

۱۰. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، ص ۷۵۵ و ۹۱۴.

۱۱. بیروت، ۱۸۸۸ م، ص ۲۱۸.

۱۲. فقه ۱۷، ص ۸.

از مقلدان کوس برابری با نثر ابوالمعالی را نمی تواند بزند؛ علاقه وافر ظهیر در آوردن انواع مترادفات و صنایع لفظی مثل سجع و جناس و ... و صنایع معنوی چون طباق و تناسب و صور خیال چون تشبیه و استعاره نثر کتاب را سنگین و ملالت آور می کند؛ بنابراین آرایه های بیش از حد ادبی، نثر را فنی و متکلف ساخته است؛ با وجود این نثر این نویسنده از نثرهای خوب فنی ماوراءالنهری در قرن ششم است و عده ای از نویسندگان، استادی او را در امر نوشتن پسندیده اند (همان، ص ۱۷).

تأثیرپذیری از کلیله و دمنه

رابطه تنگاتنگ سندبادنامه تأثیرپذیری و منشی شیوه کلیله و دمنه است؛ چه بسا اگر کلیله و دمنه عبدالله بن مقفع را گزارنده با آرایه های ادبی و نثر فنی، اما فاخر و زیبا به فارسی در نمی آورد و الگویی برای پیروی از شیوه نثر این کتاب ماندنی نمی شد، ظهیری سمرقندی و دیگر نثرنویسان قرن ششم و مابعد، چنین موقعیتی در عرصه نثر فنی نمی یافتند؛ بنابراین فتح باب، ترجمه کلیله و دمنه به فارسی است و یکی از پیروان موفق آن ظهیری سمرقندی و کتاب ماندگارش سندبادنامه است؛ و به یاد داشته باشیم سخن نصرالله منشی مترجم توانای کلیله و دمنه را که گفت: «این مجموع تا زبان پارسی میان مردم متداول است، به هیچ تأویل مهجور نگردد» (کلیله و دمنه، تصحیح مینوی، ص ۴۲۰)؛ همچنین سخن ظهیری سمرقندی را که گفت: «تالفت پارسی متداول افواه عالمیان باشد، آثار انوار او، از حواشی ایام منطس و مندرس نگردد» (سندبادنامه، طبع احمد آتش، ص ۲۷).

«از زمانی که ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید شیرازی میان سال های ۵۳۸ - ۵۴۰ کلیله و دمنه ابن مقفع را جامه نو پوشانید و ترجمه و نگارش آزاد خود را با آیات شریف قرآنی و جمله های مأثوره و ادبیات عربی و فارسی آراست و شیوه ای نوآیین در نثر فارسی به وجود آورد، لا اقل تا ظهور سعدی کمتر کتابی منشور را می توان در مطالعه گرفت که نویسنده آن از شیوه انشای ابوالمعالی تأثیر نپذیرفته باشد؛ از جمله نخستین این کسان یکی هم ظهیری سمرقندی است که در نیمه دوم قرن ششم به نگارش جدیدی از سندبادنامه دست یازید» (همان، ص ۱۰).

بخش دوم کتاب به تعلیقات، ترجمه ابیات و امثال تازی همراه مآخذ و گویندگان اشعار فارسی و عربی اختصاص دارد. یافتن مآخذ و نام شاعران اشعار عربی در متن سندبادنامه کاری درخور نویسنده سختکوش، پرحوصله و فاضل یادداشت های سندبادنامه است که به قول ایشان مورچه وار انجام یافته است.

محمدتقی دانش پژوه^{۱۳} نگریسته شود.

در صفحه ۱۵۴ و ۲۶۴ کتاب آمده است: «التأقی من اللّٰه والعجلة من الشیطان». ظاهراً حدیث است و به صورت های گوناگون نقل شده است. برای مطالعه به جواهر الاسمار^{۱۴} و جوامع الحکایات و لوامع الروایات^{۱۵} و ترجمه جاویدان خرد به تصحیح دانش پژوه رجوع شود.

در صفحه ۱۶۵ آمده است: «وکاد الفقر أن یكون کفراً»: نزدیک بود درویشی به کفر تبدیل شود؛ یعنی در حق آن بنده ای که با درویشی صابر نبود، نزدیک بود که کافر باشد؛ یعنی زودا که فقر به کفر منجر شود^{۱۶}. حدیث نبوی است که از «انس بن مالک» روایت شده است.

در صفحه ۱۸۱ آمده است: «لا تتبع النظرة النظرة فالنظرة الاولى لك والشانية عليك»: دوبار [به نامحرم] نگاه مکن؛ زیرا نخستین نگاه از آن توست و نگاه کردن بار دوم بر تو. برای مطالعه بیشتر به لمعة السراج (بختیارنامه)^{۱۷} رجوع شود.

ب) مآخذ و گویندگان شعر فارسی

در صفحه های ۶ و ۷ می خوانیم:

ای یمین تو مشرب حاجات

وای یسار تو مکتب آمال

در بیانت یتیمه فضلا

در بنانت ولیمه افضال

این دو بیت از قصیده ای است در مدح ثقة الملک طاهر بن علی با مطلع: «میل کرد آفتاب سوی شمال/ روز فرسوده را قوی شد حال» که در دیوان یفرج رونی،^{۱۸} آمده است؛ اما در دیوان عثمان مختاری از آن این شاعر^{۱۹} به شمار رفته است و در لباب الالباب^{۲۰} به اسم ظهیری سمرقندی، مؤلف کتاب ضبط گردیده است.

در صفحه ۷ آمده است:

درم از کف او به نزع اندرست

شهادت از آنستش اندر دهان

این بیت از منصور منطقی رازی است و بیت ماقبل^{۲۱} آن چنین است:

مگر رسم سکه چرا کرده اند

ندانستی من همی آن زمان

برای آگاهی بیشتر به مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران^{۲۲}

نیز رجوع شود. امیر معزی نیشابوری^{۲۳} در قصیده ای در مدح صدرالدین محمدبن فخر الملک با مطلع «یک امشب از بهر من ای ساریان/ ز دروازه بیرون میر کاروان» این بیت را تضمین کرده و گفته است:

به نام تو یک بیت، تضمین کنم
که منصور گفته است در باستان
درم از کف تو به نزع آمده است
شهادت نهندش همی در دهان
در صفحه های ۲۹ و ۳۰ می خوانیم:

آن خسروان که نام نکو کسب کرده اند

رفتند و یادگار از ایشان جز آن نماند

نوشیروان اگر چه فراوانش گنج بود

جز نام نیک از پس نوشیروان نماند

این دو بیت از رشید و طواط از قصیده ای است در مدح آتسز با مطلع: «ای آن که در جهان، ز تو سری نهان نماند/ با عدل تو، نشان ستم در جهان نماند».

دیوان رشید و طواط،^{۲۴} یادداشت های قزوینی،^{۲۵} تجارب السلف،^{۲۶} جوار الاسمار،^{۲۷} تاریخ بناکتی،^{۲۸} اغراض السیاسه^{۲۹} رجوع کنید. گفتنی است بیت دوم این شعر «نوشیروان اگر چه ...» در لباب الالباب به نام رشید و طواط آمده است؛ اما در دیوان لامعی گرگانی و کتاب سبک خراسانی در شعر فارسی دکتر محمدجعفر محجوب^{۳۰}، از آن لامعی گرگانی دانسته شده است.

در صفحه ۳۳ آمده است:

ایمن مشوای حکم تو از حکم سدوم

از تیر سحرگاه و دعای مظلوم

در باب این بیت و صورت صحیح آن و لفظ «سدوم» به پانزده

۱۳. انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۱۴.

۱۴. طهران، ۱۳۵۲، ص ۹۱.

۱۵. بنیاد فرهنگ، قسم سوم، جزء دوم، ص ۵۸۱.

۱۶. شرح شهاب الاخبار، ص ۶۹، فقره ۳۰۱.

۱۷. بنیاد فرهنگ، ص ۱۹.

۱۸. چاپ چاپکنی، ص ۷۶.

۱۹. طبع جلال الدین همایی، بخش فصاید، ص ۳۰۹ و مابعد.

۲۰. چاپ اروپا، ج ۱، ص ۹۲.

۲۱. مجمع الفصحا، ج ۳، ص ۱۱۸۱.

۲۲. شماره بی در پی ۷۸، ص ۷۷ (سال چهاردهم).

۲۳. دیوان به تصحیح عباس اقبال، ص ۶۶۶. ۲۴. چاپ سعید نفیسی،

ص ۱۴۰.

۲۵. ایرج افشار، ج ۵، ص ۲۸۴.

۲۶. طبع عباس اقبال، ص ۳۵۹.

۲۷. طوطی نامه، به تصحیح شمس آل احمد، بنیاد فرهنگ.

۲۸. تصحیح دکتر جعفر شمار، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، ص ۷۲. ۲۹.

چاپ جعفر شمار، طهران، ۱۳۴۹.

۳۰. ص ۶۳۶.

گفتار مجتبی مینوی رجوع کنید؛ همچنین در بختیارنامه چاپ دکتر صفا^{۳۱} نیز این بیت نقل شده است.

در صفحه ۵۳ می خوانیم:

آن را که غمی بود که بتواند گفت

غم از دل خود به گفت، بتواند رفت

این بیت با بیتی دیگر در بختیارنامه^{۳۲} نقل شده است. در گنجینه گنجوی^{۳۳} نیز از نظامی دانسته شده است که نارواست.

در امثال و حکم^{۳۴} دهخدا به عین القضاة همدانی نسبت داده شده است؛ این بیت در تفسیر سوره یوسف^{۳۵} با بیتی دیگر، بدون نام بردن از گوینده آمده است. در کلیات شمس به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر^{۳۶} به نام مولوی ضبط شده است که نمی تواند درست باشد. در مکتوبات^{۳۷} مولوی هم، در نامه پنجاهم نقل شده است.

در صفحه ۵۷ می خوانیم:

هایل هیونی تیز دواندک خور بسیار رو

از آهوان برده گرو در پویه و در تاختن

لطفاً این شعر بسیار معروف امیر معزی^{۳۸} را با بیست مقاله قزوینی^{۳۹} و ابیات پس از آن که در بعضی از متنهای قدیم، از جمله کلیله و دمنه^{۴۰} و مابعد، نقل شده است، مقایسه کنید.

این شعر با مطلع زیر است:

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من

تا یک زمان زاری کنم بر ریع و اطلال و دمن

این شعر، در مدح شرف الدین ابوطاهر، سعد بن علی بن عیسی القمی از وزیران سنجر - که به تقلید از شاعران تازی سروده شده است - می باشد.

در صفحه ۸۲ آمده است:

هر چه در آینه جوان بیند

پیر در خشت پخته آن بیند

نام گوینده بیت را نیافتیم؛ اما در بعضی از متون قدیم به کار رفته است. به این منظور به کتاب های جهانگشای جوینی^{۴۱} و امثال و حکم دهخدا^{۴۲} به نقل از تاریخ سلاجقه کرمان و جواهر الاسمار^{۴۳} و جوامع الحکایات^{۴۴} رجوع شود.

در صفحه ۱۲۶ کتاب آمده است:

شتابندگی کار آهر من است

پشیمانی جان و رنج تن است

پرستنده آرزو جویای کین

به گیتی ز کس نشنود آفرین

برای مطالعه بیشتر شاهنامه فردوسی^{۴۵} و کتاب تحلیل اشعار ناصر خسرو از دکتر محقق^{۴۶}، دیده شود.

ج) مآخذ و گویندگان شعر عربی

در صفحه ۱۲۸ کتاب می خوانیم:

عَجِبْتُ لَصَبْرِي بَعْدَهُ وَهُوَ مَيِّتٌ

وَكَنتُ أَمْرَةً أَبْكِي دَمًا وَهُوَ غَائِبٌ

عَلَى أَنَّهَا الْإِيَّامُ قَدْ صرَنَ كَلْمَهَا

عَجَابٌ حَتَّى لَيْسَ فِيهَا عَجَابٌ

از شکیبایی خود در شگفت شدم که چگونه پس از مرگ او در نبودن او، زنده بودم و تنها خون گریستم. گردش روزگار، همه چیز را به طرزی شگفتی آور تغییر می دهد تا آن جا که عادی و طبیعی جلوه می کنند.

این شعر در بختیارنامه، چاپ دکتر صفا^{۴۷} نیز نقل شده است.

ابن خلکان در کتاب معروف خود و قیات الاعیان و انباء الزمان در ترجمه احوال امام محمد غزالی می نویسد: «وتمثل الامام اسمعيل الحاکمی بعد وفاته بقول أبي تمام من جملة قصيدة مشهورة «عَجِبْتُ لَصَبْرِي»».

در صفحه ۱۳۴ آمده است:

يا اهدل الناس إلی ما معاملتی

فیک الخصام وانت الخصم والحکم

ای دادگرتین مردم زمانه در رفتار با من! داوری را به تو وا می گذارم که هم دشمن هستی و هم داور.

این بیت به جز در کلیله و دمنه^{۴۸} در جواهر الاسمار^{۴۹} نیز به

۳۱. چاپ ۱۳۴۵، ص ۱۶.

۳۲. چاپ دکتر صفا، ص ۱۸۲.

۳۳. طبع وحید دستگردی، ص ۲۲۶.

۳۴. ج ۲، ص ۷۵۹.

۳۵. طبع محمد روشن، ص ۱۳۵ و ۴۸۲.

۳۶. ج ۸، ص ۷۱.

ج ۸، ص ۷۱

۳۷. چاپ دکتر توفیق سبحانی، ص ۱۲۵.

۳۸. دیوان به کوشش عباس اقبال، طهران، ص ۵۹۸.

۳۹. ج ۱، طهران، ۱۳۳۲، ص ۷۹-۸۰.

۴۰. طبع مینوی، ص ۳۶۰.

۴۱. طبع قزوینی، ج ۲، ص ۸۰.

۴۲. ج ۱، ص ۴۹ و ج ۴، ص ۱۹۲۰.

۴۳. طومس نامه، به تصحیح شمس آل احمد، بنیاد فرهنگ، ص ۸۲.

۴۴. جزء دوم، از قسم سوم، بنیاد فرهنگ، ص ۲۵۱.

۴۵. ج ۲، ص ۵۸۰.

۴۶. ص ۵۶.

۴۷. ص ۸۰.

۴۸. ص ۱۳۶.

۴۹. ص ۱۰۳.

کار رفته است. سعدی^{۵۰} فرموده است:

پیش که بر آورم ز دست فریاد

هم پیش تو، از دست تو گر خواهم داد

*

زین امیران ملاححت که تو بینی، بر کس

به شکایت نتوان رفت که خصم و حکمند

*

هر چه کنی تو بر حقی، حاکم و دست مطلق

پیش که داوری برند از تو، که خصم و داوری

در تاریخ بیبختی^{۵۱} آمده است:

وز همه نادرتر است این خود که اندر یک زمان هم کنی

خصمی و هم اندر زمان داور شوی

ناصر خسرو قبادیانی^{۵۲} گوید:

چرا پس که ندهیم خود داد خویش

از آن پس که خود خصم و خود داوریم

منوچهری دامغانی^{۵۳} مفهوم کلی بیت متنی را چنین منظوم

ساخته است:

کسی کو همداد از تن خویش داد

نبایدش رفتن بر داوران

در صفحه ۱۵۳ آمده است:

الظلم نار فلا تحقره صغیرته

فرب جذوة نار أحرقت بلدا

ستم هم مانند آتش است؛ پس مقدار کمی را هم از آن کوچک

و خوار مشمارا چه بسا پاره ای از آتش که شهری را بسوزاند.

سعدی^{۵۴} نیز گوید:

چراغی که بیوه زنی بر فروخت

بسی دیده باشی که شهری بسوخت

برای مطالعه این مطلب رجوع کنید به کتاب های ذیل:

تاریخ و صاف^{۵۵}، شرح المصنوع به علی غیر اهله،^{۵۶}

روض الاخبار^{۵۷} امثال و حکم دهخدا.

در صفحه ۱۵۵ کتاب می خوانیم: خَلَالِكُ الْجَوِّ قَبْضِي

وَأَصْفَرِي. این مصراع، مصراع دوم بینی است از طَرَفَةُ بن

العبد^{۵۸} که به صورت مثل سائر در آمده است بیت چنین است:

«يَالِكُ مِنْ قُبْرَةٍ بِمَعْمَرٍ

خَلَالِكُ الْجَوِّ قَبْضِي وَأَصْفَرِي»

بین چقدر چکاوک در سبزه زار است! فضا برای تو فراخ

گردید، پس تخم بگذار و نغمه خوانی کن. مرحوم علامه محمد

قزوینی درباره این مثل سائر به مناسبت ذکر آن در جهانگشای

جوینی^{۵۹} نوشته اند: «من جملة ابیات لَطَرَفَةَ بن العبد او الکلب

بن ربیعة التغلبی، انظر مجمع الامثال فی باب الخاء (طبع مصر،

ج ۱، ص ۱۶۱) و لسان العرب فی مادة ق ب/ ۵».

همام تیریزی^{۶۰} گفته است:

مطار مرغ فکرت در هوای است

که سیمرغش همی گوید: خَلَالِكُ

در صفحه ۱۵۹ آمده است:

لَقَدْ طَوَّفْتُ فِي الْاَفَاقِ حَتَّى

رَضِيتُ مِنَ الْغَنِيْمَةِ بِالْاَيَابِ

به تحقیق، جهان را گشتم تا اینکه از غنیمت ها به آن راضی

شدم که برگردم.

این بیت در صفحه ۲۷۰ نیز به استشهاد آمده است.

نویسنده ای که نام خود و کتابش را فراموش کرده ام که بنویسم،

نوشته است: «نظام الملک... از نشاور متوجه خوارزم گشت،

راضی از غنیمت به ایاب». در صفحه ۱۶۷ نیز آمده است:

«وَكَلَّأَرْضَ مَنْ كَأْسُ الْكِرَامِ نَصِيبُ». مصراع نخست آن چنین

است: «شَرَبْنَا وَأَهْرَقْنَا عَلَى الْأَرْضِ جِرْعَةً»: نوشیدیم و

جرعه ای بر خاک افشاندیم، چه از جام مردمان بخشنده و

بزرگوار، زمین را نیز بهره ای است.

برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به این منابع: کشف

الاسرار^{۶۱}، طبع علی اصغر حکمت؛ تعلیقات حدیقه سناسی

محمدتقی مدرس رضوی^{۶۲}؛ التوسل الی التوسل محمد بن

مؤید بغدادی، با تصحیح احمد بهمنیار^{۶۳}؛ شرح مشنوی شریف

بدیع الزمان فروزانفر^{۶۴}؛ معارف بهاء ولد، چاپ فروزانفر^{۶۵}؛

۵۰. گلستان، چاپ قریب، ص ۴۴ و چاپ فروغی، ص ۳۹. نیز:

غزلیات طبع فروغی، ص ۱۳۱ و ۳۰۶.

۵۱. چاپ احمد بهمنیار، ص ۲۵۹.

۵۲. دیوان به تصحیح مینوی، محقق، چاپ دانشگاه تهران، ص ۵۰۴.

۵۳. دیوان، دکتر دبیر سیاقی، ص ۶۲.

۵۴. چاپ فروغی، ص ۱۵.

۵۵. چاپ هند، ۱۳۳۳ ق، ص ۲۹۷.

۵۶. ص ۵۷.

۵۷. ص ۲۵۵، به نقل دکتر محفوظ در متنی و سعدی، ص ۱۹۱.

۵۸. دیوان، تحقیق کرم البستانی، بیروت، ۱۳۸۰ ق، ۱۹۶۱ م، ص ۴۶.

۵۹. ج ۳، ص ۳۲ و ۲۰۳.

۶۰. چاپ رشید عبوسی، تبریز، ۱۳۵۱ ش، ص ۴۲.

۶۱. ج ۵، ص ۵۰۲.

۶۲. ص ۵۵.

۶۳. تهران، ۱۳۱۵، ص ۲۵۶.

۶۴. جزء دوم، ص ۶۱۷.

۶۵. ص ۹۴.

فیه ما فیه به کوشش فروزانفر^{۶۶}؛ امثال و حکم دهخدا^{۶۷}، مرصاد العباد با تصحیح محمدامین ریاحی^{۶۸}؛ فرآند السلوک^{۶۹}، طوطی نامه نخشبی^{۷۰} و مجله یادگار^{۷۱} حافظ^{۷۲} نیز گفته است:

خاکیان بی بهره اند از جرعه کأس الکرام

این تطاول بین که با عشاق مسکین کرده اند

که جرعه کأس الکرام در مصراع، تلمیح است به مصراع معروف: «وکلأرض من کأس الکرام نصیب». و تفتازانی نیز در مقدمه مختصر^{۷۳} این مصراع را... به عنوان تمثیل بدون نام تسمیه قائل ذکر کرده.

در صفحه ۱۷۷ می خوانیم:

قَدْ قُلِّصَتْ ۷۴ شَفْتَاهُ مِنْ حَفِیظَتِهِ

فَخَبِلَ مِنْ شِدَّةِ التَّعْبِیْسِ مُبْتَسِمًا

دولب او از خشم فراهم آمد؛ پس گمان برده شد که از شدت ترشرویی لبخند می زند. شعر فوق از ابی تمام است. برای مطالعه بیشتر نیز به دیوان^{۷۵} متنبی، اغراض السیاسة^{۷۶} و دره نادره^{۷۷} رجوع شود.

در صفحه ۱۹۳ کتاب حاضر آمده است: «کم نعمة لا تستقل بشکرها/ لله فی طی المکارم کامة»: چه بسا نعمت های خداوندی که در سختی های زمانه پنهان است و تو برای شکرگزاری از نعمت های بزرگ توانمند نیستی.

این بیت که در تفسیر ابوالفتح رازی^{۷۸} به همراه بیتی دیگر به نام عبدالله بن المعتز است، در کتاب الصناعیین^{۷۹} با اختلاف در الفاظ، از آن ابی العتاهیه دانسته شده است؛ با این ضبط: «کم مئة لا تستقل بشکرها/ لله فی طی المکارم کامة»: چه بسا نعمت پروردگار که با سپاس اندک نگردد، اندرون ناخوشایندی ها نهفته باشد.

در صفحه ۲۵۲ نیز می خوانیم: «مکر مکر مقبل مدبر/ کجلمود صخر حطه السیل من حل»: [اسب من در یک آن] به پیش می ناخت، سپس می گریخت [آن گاه] روی آورد، سپس پشت می کرد؛ در این حال هم مانند تخته سنگی سترگ بود که سیلی [دراز آهنگ و پیچان] آن را از بلندی به نشیب پرتاب می کند.

این بیت از قصیده لامیه بسیار معروف امرؤ القیس با مطلع «فصائبک...» است که خود بی شک مهم ترین معلقه از معلقات سبع است. بعضی از ابیات آن نیز جزو مثل های سائر درآمده است. دکتر مهدی حمیدی، استاد شعر و شاعری ما، به حق معتقد است که این قصیده «بزرگ ترین قصیده عالم شعر است». برای نمودن تأثیر قصیده در کار قصیده سرایان بزرگ ما - خصوصاً بیت ما نحن فیه - به نمونه های ذیل توجه فرمایید. عنصری بلخی^{۸۰} گفته است:

چنان بود که ز افراز در نشیب آید
چو سنگ، کان به نهیبش برانی از کهسار
منوچهری دامغانی^{۸۱} می گوید:

همچنان سنگی که سیل آن را در اندازد در کوه

گاه زان سو، گاه زین سو، گه فراز و گاه باز

امیر معزی نیشابوری نیز حرکت اسب را ظاهرآ با تأثیرپذیری از امرؤ القیس^{۸۲} چنین وصف کرده است: «فری سمند تو، کاندز نبرد گردش اوست/ چو گاه سیل ز کهسار گردش جلمود».

برای اطلاع بیشتر به آثار ذیل رجوع کنید: معارف، طبع فروزانفر^{۸۳}، جهانگشای جوینی^{۸۴}، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران^{۸۵}، اغراض السیاسة^{۸۶} مجله صرف^{۸۷} و معلقات سبع^{۸۸}.

ج) امثال فارسی و مأخذ آن

در صفحه ۳۴ آمده است: «هرچه کاری برش همان دروی/ و آن چه گویی جواب آن شنوی».

۶۶. ص ۲۷۰ و ۲۸۷.

۶۷. ج ۴، ص ۱۸۵۹.

۶۸. تهران، ۱۳۵۲، ۳۵۶، ۳۴۴.

۶۹. چاپ تهران، ص ۴۵۴.

۷۰. طبع تهران، ص ۶.

۷۱. سال اول، ش ۶ و ۸.

۷۲. حافظ قزوینی، چاپ جزیره دار، ۱۳۶۷، ص ۳۹۲، مقطعات و ص ۴۳۳ تعلیقات قزوینی.

۷۳. مختصر المعانی، چاپ مصطفوی، قم، ص ۲.

۷۴. «قُلِّصَتْ» در کتاب سندبادنامه، ص ۱۷۷ به قسم «ق» آمده و نیز تمثیل به شعر مبتنی است (ر. ک به: علی محمد هنر، آینه پژوهش، ش ۱۰۴، ص ۲۳۸)؛ بنابراین در یادداشت های سندبادنامه صفحه ۱۱۸ که به کسر «ق» آمده، اشتباه چاپی رخ داده است.

۷۵. ج ۴، ص ۸۵.

۷۶. ص ۸۲.

۷۷. ص ۶۰۵.

۷۸. چاپ ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۷۴.

۷۹. ابی الهلال عسکری، تحقیق علی محمد بجای و محمدابوالفضل ابراهیم؛ ۱۳۷۱ ق، ص ۲۲۶.

۸۰. دیوان، دبیر سیاقی؛ ۱۳۴۲، ص ۱۳۳.

۸۱. همان، ص ۴۱.

۸۲. دیوان، چاپ عباس اقبال، ۱۳۱۸ ش، ص ۱۳۵.

۸۳. ص ۵۷.

۸۴. ج ۲، ص ۱۷۳.

۸۵. سال هجدهم، ش اول، (شماره بی در پی ۷۵)، ص ۴۴ و مابعد.

۸۶. طبع جعفر شمار، ص ۴۰۷ (فقط مصرع دوم آمده است).

۸۷. ش ۶، ص ۳۳۱.

۸۸. ترجمه عبدالمحمد آبی، طهران، ۱۳۵۷، ص ۱۷-۱۸.

برای مطالعه این «مثل» رجوع کنید به: یادداشت‌های قزوینی^{۸۹} و جواهر الاسماز^{۹۰}.
در صفحه ۷۵ نیز آمده است: «شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید/ شب را چه گنه قصه ما بود دراز».

برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به منابع ذیل: نفیسه المصدور زیدری^{۹۱}، فیه ما فیه فروزانفر، ص ۳۳۷، رباعیات مولانا^{۹۲}، امثال و حکم دهخدا ج ۲، ص ۱۰۱۵؛ مجموعه آثار فارسی احمد غزالی^{۹۳}، سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر^{۹۴}، اغراض السیاسة ص ۲۴۴، کلیات شمس، ج ۸، ص ۱۶۰ (رباعی شماره ۹۴۸).

مضمون شعر هم مانند این بیت تازی است:

أبیل مَضَى وَمَا انْقَضَتْ قَصْتَنَا
لَا ذَنْبَ لَهُ حَدِيثَنَا طَالَ وَطَالَ

اما ضبط شدن این بیت فارسی (شب رفت ...) در کلیات شمس و آن را از اشعار مولوی به حساب آوردن، تأمل برانگیز است و خواننده دقیق را به چون و چرا وادار می‌کند.

در صفحه ۱۱۱ می‌خوانیم: «عقلا را به حبابیل گفتار چون گفتار، در جوال محال خود کنند».

همچنین در صفحه ۱۵۴ آمده است: «این است همیشه عادت چرخ کبود/ چون بی غمی دید زوال آرد زود».

این بیت در جهانگشای جویزی^{۹۵}، چاپ محمد قزوینی به عنوان تمثیل آمده است؛ آن هم بدون ذکر نام گوینده. در صفحه ۲۱۰ کتاب می‌خوانیم: «تو خربزه خور، تو را به جالیز چه کار؟» برای آگاهی بیشتر می‌توانید به مجمع الأمثال محمدعلی حبله رودی^{۹۶} رجوع کنید.

نظیر این مثل شعر عربی در سندبادنامه همین صفحه چنین است:

كُلُّ الْبَقْلِ مِنْ حَيْثُ تَوْنِي بِهِ
هَيْئًا وَلَا تَسْأَلِ الْمَبْقَلَةَ

سبزی را از هر کجا که رسد، به گوارایی بخور! ولی از سبزه زار میرس.

در صفحه ۳۲۷ نیز می‌خوانیم: «هزیمت بهنگام، غنیمتی تمام است». این مطلب را با امثال و حکم^{۹۷} شاعری^{۹۸} که گفته است: «گریز بهنگام را کار ساز/ گریز بهنگام پیروزی است» مقایسه کنید.
(د) امثال هری و مآخذ آن

«مَنْ يَزْرَعُ الشُّوكَ لَمْ يَحْصُدْ بِهِ الْعَبِيَا»: هر که خار کارد، انگور ندرود. این سخن از گفته‌های صالح بن عبدالقدوس است که در بیتی به صورت مثل سائر در آمده است:

أذَا وَتَرْتُ امْرَأَةً فَاحْذَرِ عِدَاوَتَهُ

من یزرع الشوک لم یحصد به عبیا

در انجیل متی^{۹۹} آمده است: «آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟». این عبارت را مقایسه کنید با «مَنْ يَزْرَعُ الثُّومَ

لا یجنيه ریحانا» (کسی که سیر کشت، ریحان نچیند) و: «مَتَى جَنَى النَّاسُ مِنَ الشُّوكِ الْغَيْبِ» (مردم، کی از [کشت] خار، انگور چیده‌اند؟) همچنین رجوع شود به: کلیله و دمنه بهرامشاهی^{۱۰۰}، نفیسه المصدور زیدری^{۱۰۱}، مجمع الأمثال^{۱۰۲}، امثال قرآن کریم^{۱۰۳}، ترجمه تاریخ یمنی^{۱۰۴}، و صاف^{۱۰۵}، فرائد اللالک^{۱۰۶}.
در صفحه ۳۴ نیز آمده است: «مَثَلُ الْمَلِكِ الَّذِي يَعْمُرُ خَزَائِنَهُ مِنْ أَمْوَالِ رَعِيَتِهِ كَمَثَلِ مَنْ لَطِينٌ سَطَحَ بَيْتَهُ بِمَا يَقْتَلَعُ مِنْ أَسَاسِ بُنْيَانِهِ»: مثل پادشاهی که اموال رعیت غصب کند و خزینه بدان معمور گرداند، مانند مردی بود که از بن دیوار برگزند و بدان بام خانه انداید.^{۱۰۷}

در المضاف والمنسوب (ص ۱۴۱) نیز به نقل یادداشت‌های قزوینی^{۱۰۸} می‌خوانیم: «إِنَّ الْمَلِكَ إِذَا كَثُرَتْ أَمْوَالُهُ مِمَّا يَأْخُذُ مِنْ رَعِيَتِهِ كَانَ كَمَنْ يَعْمُرُ سَطْحَ بَيْتِهِ بِمَا يَقْتَلَعُ مِنْ قَوَاعِدِ بُنْيَانِهِ». منسوبه الی انوشروان».

در اغراض السیاسة^{۱۰۹}، نیز این جمله به انوشروان ابن قباد نسبت داده شده است.

در صفحه ۵۵ می‌خوانیم: «وَلِكْرِيْمَاتِ الْمَرَادِ وَمَا بِهِ/ فَوْتُ وَلَكِنْ ذَاكَ بَخْتُ الطَّالِبِ»: چه بسا که شخصی بزرگوار و بخشنده [خواهنده را] محروم می‌سازد، با آن که در بخل نیست، ولی [سبب این کار] بد بودن بخت خواهنده است.

در المشوار^{۱۱۰} این بیت به صورت ذیل ضبط شده است که با متن در الفاظ اختلاف بسیار دارد: «وَلِكْرِيْمًا مَعَ الْكْرِيْمِ وَمَا

۸۹. چاپ دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۲۴.

۹۰. طوطی‌نامه؛ طبع شمس آل احمد، ص ۱۶۲.

۹۱. طبع دکتر یزدگردی، ص ۱۱۱.

۹۲. طبع استانبول، ص ۱۷۰.

۹۳. ج مجاهد، ص ۲۳۷.

۹۴. سعید نفیسی، ۱۳۳۶، ص ۴۹.

۹۵. ج ۱، ص ۱۵۸ و ج ۳، ص ۴.

۹۶. ج ۱، ص ۲۶۴.

۹۷. ج ۱، ص ۲۶۴. ۹۸. فرائد السلوک، ص ۲۴۶.

۹۹. ۱۶/۷.

۱۰۰. طبع مینوی، ص ۱۲۵.

۱۰۱. چاپ دکتر یزدگردی، ص ۲۸ و تعلیقات مربوط به آن.

۱۰۲. طهران، ۱۲۹۰ ق، صص ۵۳۴ و ۶۴۵.

۱۰۳. علی اصغر حکمت، ص ۵۹.

۱۰۴. دکتر شمار، ص ۱۰۰.

۱۰۵. چاپ هند، ص ۲۷۱.

۱۰۶. ج ۱، ص ۴۳.

۱۰۷. اغراض السیاسة، ص ۱۹۴.

۱۰۸. ج ۵، ص ۱۲۴.

۱۰۹. ص ۱۹۴.

۱۱۰. ج ۱، ص ۹۸.

به/بُخل ولكن سوء حَظَّ الطالب.

بنا به نوشته استاد مینوی ۱۱۱: «از جمله امثال منظوم که جعفر ابن شمس الخلاله در کتاب الآداب خود آورده است (ص ۱۴۲) این بیت است: «وَلَرُبَّمَا مَنَعَ ...». نام گوینده بیت بر من معلوم نشد».

در صفحه ۷۴ نیز می خوانیم: «وَالْحُبُّ مَا مَنَعَ الْكَلَامِ الْأَكْسَنُ»: [دوستی عشق راستین آن است که زبان عاشقان را از سخن گفتن باز دارد. این مصرع، مصرعی از بیت متنبی است که حکم مثل سائر پیدا کرده است و مصرع بعد از آن ۱۱۲ چنین است: «وَأَلَدُّ شَكْوَى عَاشِقٍ مَا أَعْلَنَا».

در صفحه های ۱۰۴ و ۲۰۱ آمده است: «أَصَبَتْ قَالِزَمٌ، وَوَجِدَتْ قَاغَنَمٌ»: تیر اندیشه را به هدف صواب زدی (حقیقت را یافتی آن را از دست مده). در بعضی کتب از جمله مرزبان نامه ۱۱۳، تاریخ و صاف ۱۱۴، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة از عزالدین محمود کاشانی ۱۱۵ و سوانح ۱۱۶ این مطلب پی جویی شود. در صفحه ۲۰۱ سندبادنامه هم به این عبارت تمثیل جسته شده است. شاعری ۱۱۷ گفته است:

با دل گفتم أَصَبْتُ قَالِزَمٌ

کاسوده شدی ز بخت قَاغَنَمٌ

ظہیر فاریابی ۱۱۸ گوید:

در صفحه ۱۳۲ نیز آمده است: «بر درگه تو امید را فال/ تا آمده جز أَصَبْتُ قَالِزَمٌ» الْبَحْرُ مَعْتَرَفٌ: دریا آب به مشت بر گیرنده است (به آب نیازمند است).

در صفحه ۱۵۶ نیز می خوانیم: «الْجَوْعُ يُرْضِي الْأَسْوَدَ بِالْجَيْفِ». این مصرع که در صفحه ۲۲۰ سندبادنامه نیز تکرار شده است، از اشعار و بسیار معروف متنبی است که به صورت «مَثَلٌ سَائِرٌ» در آمده است و مصرع ماقبل آن چنین است: «غَيْرَ اخْتِيَارٍ قَبِلْتُ بَرَكٌ بِي» که بر روی هم چنین معنی می دهد: [به ناگزیر تو را، در حق خود پذیرفتم] همان طور که گرسنگی، شیران را به خوردن مردار، راضی می کند. برای درک بهتر عبارت فوق به شرح دیوان المتنبتی ۱۱۹ نیز رجوع شود.

بیت عربی زیر، مندرج در مقامات حمیدی ۱۲۰ بیانگر مفهوم شعر «متنبی» است:

فَالْحَرُّ يَشْرَبُ مِنْ جَفْنِيهِ فِي الظَّمَا

وَرُبَّمَا يَرْتَضِي الْعَطْشَانَ بِالْحَمَا

در صفحه ۳۰۹ آمده است: «وَمَا يَنْهَضُ الْبَازِي بِغَيْرِ جَنَاحِهِ»: آیا باز می تواند بی بال پرواز کند؟

در بیشتر مراجع، شعر با «وَهَلْ ...» شروع می شود. این مصرع که حکم مثل سائر پیدا کرده است، با مصرع پیش از آن، به صورت بیثی کامل، از آن مسکین دارمی ۱۲۱ است:

وَأَنَّ ابْنَ عَمِّ الْعَرَّةِ قَاغَنَمٌ جَنَاحُهُ

وَهَلْ يَنْهَضُ الْبَازِي بِغَيْرِ جَنَاحٍ

در صفحه ۳۳۴ نیز می خوانیم: «إِذَا حَلَّتْ التَّقَادِيرُ بَطَلَّتْ التَّدَابِيرُ»: آن گاه که قضا [و قدرها] نازل گردد، تدبیر [ها] باطل می شود؛ یعنی «تدبیر با تقدیر بر نیاید». علی اکبر دهخدا ۱۲۲ امثال و حکم این عبارت را از گفته های علی علیه السلام دانسته است. صورت کامل آن بدین شکل ضبط شده است: «إِذَا حَلَّتْ الْمَقَادِيرُ، بَطَلَّتْ التَّدَابِيرُ ...».

در مجمع الامثال ۱۲۳، از ابن عباس منقول است که: «إِذَا جَاءَ الْقَدْرُ، غَشِيَ الْبَصْرَ، مَا هُ كَلِمَةٌ مِنْ كَلَامِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ۱۲۴ عَلِيٍّ (ع) ...». این عبارت را با صفحه ۲۷۵ کتاب سندبادنامه (جف ۲۷ القلم) و کلیله و دمنه ۱۲۵ مینوی مقایسه کنید.

بخش پایانی کتاب، درباره معانی لغات عربی در سندبادنامه و واژه های دشواریاب فارسی است؛ حتی الامکان تا آن جا که یافت شده است. یافتن معانی لغات مشکل و صعب الوصول از فرهنگ های یک زبانی و دو زبانی و متون چاپ شده معتبر فارسی و پژوهشی (صفحات ۱۸۷-۳۳۶ کتاب یادداشت های سندبادنامه) کاری بس پر زحمت، اما ارزشمند و چشمگیر است. غلطهای چاپی که از سر شتاب زدگی حروفچین ها و دست اندر کاران چاپ است، عموم کتاب های چاپی را دربر می گیرد و ظاهراً از دست کسی کاری برای جلوگیری ساخته نیست؛ اما خوشبختانه دست کم در این کتاب تعدادشان چندان نیست. آنچه در این کتاب تحقیقی پژوهشی جای آن بسیار خالی است، در مجموع «فهرست عام» است. انگیزه این کمبود مشخص نیست. مؤلف فاضل به این مسئله مهم واقف است و علت را خود بهتر می داند.



۱۱۱. پانزده گفتار، ج دوم، ص ۲۲۹.

۱۱۲. دیوان چاپ عصر، ۱۹۳۸ م، جزء ۴، ص ۲۳۷.

۱۱۳. چاپ بنیاد فرهنگ، ج ۱، ص ۱۶۹.

۱۱۴. چاپ هند، ۱۳۳۳ ق، ص ۶۵ و ۳۰.

۱۱۵. تصحیح جلال الدین همایی، طهران، ۱۳۲۳، ص ۳۸.

۱۱۶. چاپ احمد مجاهد، ص ۲۵۴.

۱۱۷. مقامات حمیدی، اصفهان، ۱۳۴۴، ص ۱۸.

۱۱۸. دیوان، به کوشش دکتر یزدگردی، ص ۱۳۳.

۱۱۹. عبدالرحمن البرقونی، ۱۹۳۸ م، المجلد الثاني، ص ۲۳.

۱۲۰. تبریز، ۱۳۱۲، ص ۱۹۸.

۱۲۱. عبدالله محمد بن خمیس، الشوارد، ۱۳۹۴ ق، ج ۱، ص ۱۳۸.

۱۲۲. ج ۱، ص ۹۲. متنبی و سعدی، ص ۱۱۷. ر. ک به: سیدمحمد مهدی جعفری، نهج البلاغه، الدكتور صبحی صالح، بیروت، ۱۳۸۷، ص ۳۷۱، فقرة ۱۶ و نیز پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ۱۳۵۶، ص ۱۱۱.

۱۲۳. میدانی، طهران، ۱۲۹۰ ق، ص ۲۶.

۱۲۴. صیدا، ۱۳۳۱ ق، ص ۶.

۱۲۵. ص ۱۰۰.